

مجله‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۶، ش ۲ (پیاپی ۱۳)، پاییز ۱۳۹۴

بررسی جای‌گاه اهل بیت(ع) در شعر وصال شیرازی

دکتر مهدی احمدی

دکترای زبان و ادبیات عرب و مدرس دانشگاه

علیرضا موسوی

دانشجوی دکترای ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه

چکیده

یکی از موضوعات مهم ادبیات فارسی، پرداختن به ادبیات متعهد و بررسی جای‌گاه اهل بیت (ع) است. بی‌شک رسالت اهل بیت(ع) از طریق زبان شعر و ادبیات و مورخان به گوش ما رسیده است و چه بسا شعر اثرش از یک کتاب تاریخی هم بیش‌تر باشد. بدین خاطر از گذشته تا به امروز شاعران بزرگی در مدح و منقبت و رثای اهل بیت(ع) شعر سروده‌اند. وصال شیرازی از جمله این شاعران ملتزم به اهل بیت(ع) است که اشعار وی در اعماق وجود هر مخاطبی نفوذ کرده است. در این گفتار دیوان وصال شیرازی و جای‌گاه اهل بیت(ع) در اشعار وی بررسی شده و مضمون‌های جذاب و اثر گذاری از ادبیات متعهد بیان شده است. در واقع او توانسته است گهرهای فراوانی از شعر شیعی و وقایع تاریخی را به تصویر بکشد و مجموعه‌ای از اشعار عاشورایی را عرضه کند. در این مقاله، پس از بحث مختصری پیرامون زندگی‌نامه‌ی وصال شیرازی، جای‌گاه اهل بیت(ع) در دیوان او بررسی و اشعاری مناسب به عنوان شاهد آورده شده و در پایان نتایج حاصل از بحث بیان شده است.

واژگان کلیدی: اهل بیت(ع)، وصال شیرازی، عاشورا، غدیر

۱- مقدمه

آنچه پس از گذشت قرن‌ها، پیام اهل بیت(ع) را بدون هیچ کم و کاستی به نسل امروز رسانده است، زبان شعر و ادبیات است. پیامبرگرمای(ص) نیز در احادیث گوناگونی اهتمام و توجه خود را نسبت به شعر و شعرا بیان کرده است، از اهل بیت(ع) روایت شده است که آنان فرموده‌اند: «مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتًا مِّنَ الشَّعْرِ بَنَى اللَّهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» یعنی «هر کس درباره‌ی ما یک بیت شعر بگوید خداوند در بهشت برای او خانه‌ای میسازد».(صدوق، ۱۴۰۴: ۸۱) به همین خاطر پیامبر شعر را به عنوان وسیله‌ای برای اعلام رسالت خود انتخاب کرد؛ زیرا زبان شعر، زبان احساسات پاک درونی هر انسانی است و این اخلاص هر چه بیش‌تر باشد اثر بخشی آن نیز بیش‌تر خواهد بود. بنابراین ملاحظه می‌کنیم در طول تاریخ ادبیات، شاعران متعددی بزرگی همچون سنایی غزنوی، محتشم کاشانی و... ظهور کرده‌اند.

با مطالعه‌ی دیوان وصال شیرازی مشاهده می‌کنیم او از جمله‌ی این شاعران نامدار است که اشعار زیبایی در مدح و منقبت و رثای اهل بیت(ع) سروده و واقعه‌ی عاشورا را در اشعارش به تصویر کشیده است. بیشک نام این شاعر ایرانی بر تارک ادبیات متعددی میدرخشد؛ زیرا با اشعار دلنشین خود با صراحت و شجاعت، اهل بیت(ع) را مدح و رثا کرده است و وقایع تاریخی را با استفاده از ابیاتی دقیق و لحنی صریح بیان می‌کند. او همچنین در اشعارش فراوان، به پیروی از اهل بیت(ع) افتخار کرده است.

در این خصوص، پژوهش مستقل با همین عنوان صورت نگرفته است، ولی مقالات فراوانی مرتبط با این موضوع و درباره‌ی اهل بیت(ع) نوشته شده است و به جرأت می‌توان گفت زندگی و اشعاری که وصال درباره‌ی اهل بیت(ع) گفته، کمتر مورد توجه پژوهشگران حوزه‌ی ادبیات متعددی قرار گرفته است.

مقاله‌ی حاضر به روش کتابخانه‌ای نوشته شده است. ابتدا از مطالب مورد نیاز فیش برداری شده، سپس طبقه بندی و نگارش آن به صورت توصیفی-تحلیلی اقدام شده است و در این گفتار سعی شده است که جای‌گاه اهل بیت(ع) در شعر وصال شیرازی بررسی و اشعار ولایی و عاشورایی این شاعر در مدح و رثای ائمه‌ی معصوم بیان گردد و در پایان نتایج حاصل از آن ارائه گردد.

زندگی‌نامه‌ی وصال شیرازی

بنابر نوشته همه تذکره نویسان، وصال شیرازی نامش میرزا محمد شفیع و مشهور به میرزا کوچک و پدرش میرزا اسماعیل و او (پدرش) فرزند محمد شفیع بود که این دو اسم تا شش پشت آن جاری است. (دیوان بیگی، بی تا: ۱۹۸۷-۲۰۰۰)

جدّ اعلای او در روزگار صفویه عامل گرمسیرات فارس بود و میرزا اسماعیل خان نام داشته است و میرزا محمدشفیع جدش، در خدمت نادر شاه افشار شغل دبیری داشته و مورد احترام کامل بوده است. بعد از میرزا شفیع، به سبب قتل نادر شاه و نیز اختلالی که در کشور به وجود آمد،

بازماندگان او به شیراز آمدند و میرزا اسماعیل که ارشد اولاد میرزا شفیع بوده و در علم حساب و استیفا مردی کامل بوده است به خدمت کریم خان زند درمی آید. (وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۷/۱) لکن پس از چندی شغل خود را رها کرده به آذربایجان رفته و در آنجا همسری اختیار میکند اما پس از چندی به شیراز برگشته و با دختر میرزا عبدالرحیم، شاعر شیروانی، که مقیم شیراز بود ازدواج میکند و حاصل این پیوند در سال یکهزار و یکصد و نود و هفت، تولد محمدشفیع بود. (دیوان بیگی، بی تا: ۱۹۸۷-۲۰۰۰) حاجی علی اکبر نواب شیرازی متخلص به «بسمل» که همزمان با وی بوده از جوانی وصال چنین یاد میکند: «جوانی است حمیده خصال و شاعری عدیم المثال، انجمن هوشمندان را از پرتو جمال پردگیان حجال خیال، ضیاست و درد بی دوی هجران را از اشارت نصایح حکیمانه اش شفا...» (نواب شیرازی، ۱۳۸۱: ۵۴۰)

وصال در این دوران تخلص مهجور را برای خویش برگزیده بوده است، ولی پس از تکمیل معلومات ادبیه و عربی و حکمت و دیگر علوم زمان نزد حکما و دانشمندان عصر، متمایل به عرفان می گردد، ابتدا از مجالست چند تن از عرفای دوران بهره مند می شود تا سرانجام دست ارادت به «حضرت شیخ الواصلین و اوحد الموحدین، حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی» متخلص به سکوت میدهد و تا آخر عمر مبارک مراد، دست از دامن این عارف بزرگ برنمی دارد. (شیرازی، ۱۳۱۸: ۳/۳۶۵) و هم او بود که تخلص وصال را به جای مهجور برای وی برمیگزیند. میرزا ابوالقاسم شیرازی متخلص به سکوت از سادات بلند پایهی شیراز بود، از آغاز جوانی تهذیب اخلاق نموده و در صدد مردی کامل برآمد و سالیان دراز در این آرزو به مسافرت پرداخت. (روحانی وصال، ۱۳۸۶: ۲۴) اشعار فراوانی از این دوران وصال در مدح مرشدش باقی است مانند این بیت شعر که وصال آنرا در وصف وی سروده است:

مرا پیری جوانبخت است و من طفل زبان دانش شکسته زان سخن گویم که نغز آید ز طفلانش
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۵۶/۱)

وصال در علوم ادبیه و حکمت الهی و معانی و فنون ریاضی، ویژه در علم موسیقی مرتبه بلند یافت. هفت خط را مانند استادان آن فن نگاشت. صوتی مطلوب و صورتی مطبوع داشت، از آغاز جوانی طبعی سرشار داشت. خالوی وی او را از گفتن شعر جلوگیری مینمود و به نوشتن کلام الله و دعوات تشویق میکرد با آنکه سخنان خود را پنهان مینمود و قدرت آنکه نزد شعرا رفته به اصطلاح پردازد، نداشت، قوت طبع پایهی سخن او را به جایی رسانید که نویسندگان بزرگ مانند حاجی میرزا علی اکبر نواب متخلص به «بسمل» در کتابی که شرح حال عرفا را نگاشته، در تذکرهی دلگشا و رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین و مجمع الفصحا، مراتب کمال ویژهی سخنرانیی او را بدانسان ستوده که ادوارد براون دانشمند انگلیسی در تاریخ ادبیات خود به شگفتی پرداخته و حمل بر مبالغه نموده است. (روحانی وصال، ۱۳۸۶: ۲۱)

معیشت وصال از طریق فروش قرآنهایی که با چهار پنج خط به پایان میرسید تامین میشد و همواره وصال از این کسب یعنی فروش خطوط خود بسیار راضی بوده و بدان افتخار میکرده و خود مدعی است که بیش تر خریداران قرآن و نوشتتهایش، اهالی هندوستان بوده‌اند. (نوابی، ۱۳۳۴: ۱۹) و این مطلب را در قصاید خود نیز بیان داشته است چنان که در قصیده‌ای با مقطع:

گشای گوش و برون آر هوش را از بند
به گوش هوش حدیثم شنو که گیری پند
به همین موضوع چنین می پردازد و افتخار می کند:

کفاف من همه از سند و هند داد خدای
به این بهانه که خطم بدیع بود و پسند
وصال مردی حکیم فرزانه، دانشمند، هنرمند، شاعر و موسیقیدان بود او شاعری بود که هرگز در طول حیات خود دهان به هجو کسی نگشود و هر چه گفت، اگر چه برخی مدیحه و ستایش بود اما مشحون از نکات برجسته اخلاقی، تربیتی و عرفانی پر از بی نیازی و غنای طبع همراه با نگرشی فیلسوفانه بود. به جهان اطراف خویش متفکرانه مینگریست و در هر چیز جلوه‌ی کمال حق را مشاهده میکرد. گذران زندگانش از راه نوشتن کلام الله و ادعیه میگذشت و شصت و هفت جلد قرآن نوشت که از نظر هنری هر یک گنجینه‌های به شمار میرود. هر چند خود شاعر زبان آور است اما شاعری را یک نوع عذاب روحی و شرمساری میدانسته و به پادافراه این کار در ضمن قصایدش بسیار جا، شاعری را مذمت کرده و مدح گفتن را گدایی خوانده و شاعر را پست و دون همت معرفی کرده است. (همان، ۷) وصال از همنشینی ارباب سیرت افتخار داشت از مصاحبت و مجالست اهل صورت دوری مینمود، او در ضمن سخنان خویش، خود را نه تنها شاعر که عالم به همه علوم زمانه و برتر از شاعران پیشین می داند:

نخوانی شعر با فم، کاین گمانی بد بود بر
ز حکمت پرس و تحقیقش ز هیأت جوی و تعدیلش
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۳/۱)

در قصیده‌ای دیگر خود را «نوکننده‌ی» طریق کهن در شاعری معرفی می کند و میگوید:
نو کرده ام طریق کهن را به زور طبع
و سرانجام از طالع نامیمون خود مینالد و در غزلی میگوید:

مرا نه طالع سعد است و نه اتابک سعد
خدا نخواست که خیزد دو سعدی از شیراز
(همان)

وصال در اواخر حیات شکسته و رنجور و ضعیف شد و در اثر نوشتن در سراسر عمر پربار خویش، در اواخر عمر بینایی خود را از دست داد و خانه نشین شد و حکیم، فرزند وی، که پزشکی نامی بود «ریسمانی در اطراف منزل مسکونی وی بست که بوسیله ریسمان روزها مقداری حرکت کند و در همین احوال بود که وصال مرثی معروف خود را سرود. یکسال از نابیناییش گذشت، کجالی به شیراز آمد و چشم وی را میل زد و دیدگانش روشن شد. ولی دیری نپایید که باز بواسطه خطاطی که از آن شدیداً منع شده بود نابینا شد و سرانجام پس از یکسال در کمال افسردگی بیمار

گشت و رخت از دار فانی به سرای باقی کشید. (نورانی وصال، ۱۳۶۸: ۹)
درگذشت وصال در شیراز به سال یکهزار و دویست و شصت و دو اتفاق افتاد و در پایین پای
حضرت شاه چراغ (احمدبن موسی الکاظم (ع) در کنار پیر و مراد خود، میرزای سکوت به خاک
سپرده شد. (روحانی وصال، ۱۳۸۶: ۳۹)

۲- بحث و بررسی

۲-۱- جای‌گاه اهل بیت(ع) در شعر وصال شیرازی

با دقت در دیوان و اشعار وصال شیرازی، التزام و پایبندی او را به ساحت مقدس اهل بیت(ع)
ملاحظه میکنیم و به جرأت میتوان گفت: او نقش بارزی در مدح و رثا و اثبات حقانیت اهل بیت(ع)
داشته است. در این محث به بیان جای‌گاه اهل بیت(ع) در اشعار او میپردازیم:

۲-۱-۱- توصیف و مدح اهل بیت (ع)

وصال شیرازی از جمله‌ی شاعرانی است که عشق و علاقه فراوانش را به اهل بیت (ع) نشان داده
است و این ارادت و اخلاص در دیوانش به وضوح دیده میشود. او چنان به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)
عشق میورزد که قبولی طاعات و اعمال خود را منوط به مدح پیامبر(ص) میداند:
مدح نبی سرای که بی مدحت رسول
خدمت نشد ستوده و طاعت نشد قبول
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۱/۵۵۴)

و دربارهی مقام و منزلت اهل بیت(ع) چنین میگوید:

این قوم بـرگزیده خـلاق عالمند
از چشم کم به جانب این قوم کم نگر
گرچه شکافته سر و پهلو شکسته‌اند
گرچه گداخته جگرند و بریده سر
(همان: ۱/۵۵۱)

او در بند دیگر قصیده میگوید:

هر یک به رتبه باعث ایجاد عالمی
هر یک غلام در گهشان خان و قیصری
از مرد و زن به پایه مسیح و مریمی
هر یک گدای همشان معن و حاتمی
و در این بیت صریحاً به معرفی شهید کربلا پرداخته و میگوید:

ریحانه پیامبر و نوباوه علی
خشکیده از سموم بیابان کربلا
(همان: ۱/۵۷۹)

با توجه به این بیت میتوان گفت شاعر سالار شهیدان را چون شاخه‌ای از گل ریحان تصور
کرده که در دامن پیامبر پرورش یافته و لیکن بیابان و حادثهی مسموم کربلا موجب خشکیدگی
آن شده است. البته باید یادآور شد که این شکستگی و خشکیدگی متوجه جسم خاکی و بعد
ظاهری حسین بن علی(ع) است نه بعد معنوی و ملکوتی آن شهید. همچنین وصال در مثنوی خود

به توصیف امام علی (ع) می‌پردازد و در مدح او چنین می‌سراید:

کیست در مردی چو شیر حق، علی
 گرچه کس همسنگش از مردان نبود
 پشت می‌لرزیدش از این ابتلا
 پشت او دشمن ندید از پردلی
 از بلاها روی او گردان نبود
 کشف شد بر وی همانا کربلا
 (همان: ۶۳۲/۱)

او در پایان، علاقه فراوان خود به پیامبر(ص) و اهل بیت (ع) را اینچنین توصیف می‌کند:
 جهان با هر که میبینم به غیر آل پاک او
 ازیرا تا همه دانند که الا احمد و آتش
 کسی کم در جهان افتد که از چشمش جهان افتد
 زیان از آن به این آید، خلل بی این به آن افتد
 جهان از بهر او آمد نه او بهر جهان زان شد
 جهانان دانمت با آل احمد از چه کین کردی
 (وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۶۶/۱)

وصال قصاید و مدایح زیبا و ارجمندی در مدح و منقبت امام ثامن سروده شده است:
 قضا را پادشاهی را و یزدان بر همه گیتی
 رضا را حکم بر هفتم فلک باشد روان زیراک
 به هشتم پیشوای دین لقب فرمود یزدانش
 همی تسبیح خوان قدوسیان بر فر یزدانش
 چه زره بر خورشید بودی مهر رخشانس
 به فردوس برین کروبیان از جان ثناخوانس
 ز بطحای خراسان ملک راندن فر یزدانی
 یکی نور خدایی بر خراسان تافت از بطحا
 به شهر طوس تا آرام جان آمد سنا بادش
 اگر توفیق تشریف قبول از حضرتت یابد

۲-۱-۲- رثای اهل بیت (ع) و ذکر مصیبت های و سختیهای آنان

وصال در رثا و ذکر مصیبت‌های اهل بیت(ع) خود را ملتزم میدانند و می‌گویند هرگز نمی‌تواند غم و اندوه و سختیهای اهل بیت(ع) را پنهان کند:

اگر این غم به دل پنهان کنم، آتش به جان افتد
 وگر آرم حدیثی بر لب، آتش بر زبان افتد
 (همان: ۵۶۵/۱)

یکی از سرودهای زیبا و تاثیرگذار وصال ترکیب بندی است که شاعر در آن به بیان وقایع جانسوز و دردناک کربلا پرداخته است. در این ترکیب بند شاعر در رثای امام حسین(ع) و یاران باوفایش می‌گوید:

ادم دوپست سال در این تعزیت گریست
 وز ما غریب نیست که میراث آدم است
 (همان: ۵۷۹/۱)

ژرفنای این اندوه از نظر شاعر به حدّی است که گویی در زمان نفوذ کرده است و به نقطه‌ی آغاز آفرینش یعنی حضرت آدم(ع) رسیده است و او را دوپست سال بر این مصیبت، گریان داشته

است، البته این سخن از آنجا نشأت می‌گیرد که شاعر مانند بسیاری دیگر معتقد است که حضرت آدم(ع) از حادثه ی خونبار کربلا آگاهی داشته و بر این حادثه گریسته است لذا بعید نیست که این عزاداری و گریه بر حضرت حسین(ع) را میراث مقدس حضرت آدم بدانیم که برای فرزندان خود(انسانها) به ارث گذاشته است و اکنون این ودیعه‌ی مقدس به ما یعنی شاعر و هم عصرانش رسیده است. شاعر در ادامه‌ی ذکر این خاطرات غمانگیز که خاطره و یاد شهادت سرور شهیدان و یاران وفادار اوست که در کربلای عشق جان خویش را تقدیم حضرت دوست کرده‌اند، به یاد روز محشر می‌افتد و می‌گوید:

غوغای محشر است که دلها پرانده است
غوغای حشر نیست که از روز رستخیز
گر دوزخی به رنج، بهشتی به راحت است
آن یک سیاهنامه و نارش معین است
اندوه عام فرزند مصطفی است
یا نوبهار ماتم ماه محرّم است
یک چند شادبست، اگر نیمه غم است
اندوه عام نیست کزان بیش و این کم است
وین یک سپید چهره و خلدش مسلم است
کز وی بهار تعزیه تا حشر خرم است
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۷۹/۱)

و در واقع به قیاس آن با روز عاشورا می‌پردازد گویی شاعر به این باور رسیده است که پیوند و ارتباطی بین آفرینش و رستاخیز هست که رشته و بند این پیوند هیچ نیست مگر مصیبت کربلا و اما در قیاس خود به تفاوتی هم پی برده است که عبارت است از اینکه در مصیبت کربلا هیچ چیزی و کسی نیست که غمگین نباشد ولی در روز رستاخیز عده‌ای شادند و مسرور و عده‌ای گریان و افسرده، عده‌ای در راحتی و دلآسودگی به سر می‌برند و عده‌ای دیگر در عذابند و رنج میکشند. از قیاس این دو روز(روز رستاخیز و روز عاشورا) است که شاعر نتیجه می‌گیرد اندوه رستاخیز عام نیست اما اندوه و غم فرزند رسول خدا عام است و در حقیقت این ماتم عام موجب خرمی گلزار تعزیه و مرثیه اهل بیت(ع) تا روز حشر می‌باشد.

وصال در بند سوم از قصیده‌ای که در تعزیت امام علی(ع) سروده است شدت حزن و اندوه خود را برای شهادت امام چنین بیان میکند:

چون از جهان برفت جهان یکجهان گریست
آن قطب آسمان امامت شکست یافت
تیغ مرادی آه، یدالله را بخشست
چون تارک شکافته اش دید مصطفی
آگه شدند حمزه و جعفر به باغ خلد
مریم زسوز سینه زهرا به ناله شد
سر زنان دو فاطمه کردند روی و موی
از غم زمین به ناله شد و آسمان گریست
گردون سیاهپوش شد و فرقدان گریست
وز درد او پری و ملک، انس و جان گریست
با آنکه جای غم نبود در جنان گریست
این یک زسینه ناله برآورد و آن گریست
عیسی ز درد خاتم پیغمبران گریست
این در مصیبت پسر آن در عزای شوی
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۴۶/۱)

و در جایی دیگر آن امام حُمام را اینگونه رثا میکند:

گفت از رشک آسمان یا لیتنی کنت تراب
 سر به سر از حکم جزویت شد اندر اضطراب
 منکسف گشت آفتاب و منخسف شد ماهتاب
 آن سلیمان شد نهران در سایه پر عقاب
 کامد از دیوان همی بر آسمان دین شهاب
 (همان: ۵۹۳/۱)

چون به خاک افتاد از زین سرو باغ بوتراب
 مضطرب گشت آن جهان مجد و اجزای جهان
 در توج شد هوا و در تزلزل شد زمین
 بر سلیمان بال مرغان باز شد و بر تیر خصم
 ز آسمان دائم شهاب آمد به دیوان وین عجب

شاعر در قصیده‌های دیگر سختیها و ستمهایی که در حق امام حسن مجتبی(ع) شده را ذکر میکند و میگوید:

وان طشت را ز خون جگر دشت لاله کرد
 خود را تهی ز خون دل چند ساله کرد
 ورنه توان ز غصه هزاران رساله کرد
 آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت
 (همان: ۵۵۳/۱)

در تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد
 خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت
 نتوان نوشت قصه درد دلش تمام
 آه دل از مدینه ز هفت آسمان گذشت

وصال شیرازی بعد از بیان باورهایش آرزو میکند که ای کاش تمام اعضای بدنش چشم بود و برای عزیز دل زهرا (س) میگریست و بر کشته شدن امام حسین(ع) بدست کسانیکه ادعای مسلمانی داشتند افسوس میخورد:

تا بهر نور چشم پیمبر گریستی
 (همان: ۵۸۲/۱)

ای کاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم

در ابیاتی دیگر شاعر چنان غرق افکار نینوایی خویش است، گویی در کربلا حضور دارد و میبیند که حضرت زینب(س) گاه بر سر جنازه‌ی برادر اشک وداع و فراق میریزد و گاه به یاد گلوی تیر خورده‌ی علیاصغر(ع) آه از نهاد خویش میکشد و گاهی در پیش جسم بیسر علی اکبر(ع) ناله میکند و... و میبیند که شعله‌های آه و شعله‌های خیمه‌گاه به سوی آسمان زبانه میکشند انگار شعله‌ها نیز عظمت این فاجعه‌ی غمناک را برای آسمان توصیف میکنند و یا گویی شعر شاعر را برای آسمانیان قرائت میکنند. او این اندوه را اینگونه بیان میکند:

زان روز تا به دامن محشر گریستی
 بر وی به قدر زخم تنش گر گریستی
 آنرا که از غمش دل کافر گریستی
 خواهر به نعش چاک برادر گریستی
 یادش چو زان سر آمدی از سر گریستی
 گاهی به جسم بی سر اکبر گریستی
 کز خیمه گاه شعله به گردون علم کشید
 (وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۸۲/۱)

فاش از فلک که بر آن تن بی سر گریستی
 ز اشک ستاره دیده گردون تهی شدی
 کشتند و از نشان ز مسلمانی ای دریغ
 آه از دمی که با دل چاک از پی وداع
 چندان گریستی که فتادی ز پا و باز
 گاهی ز حلق پاره اصغر فغان زدی
 آن دم فلک ز کرده پشیمانیش رسید

در بند دیگری از قصیده از دردهای بیشمار کربلا یاد میکند و خطاب به امام حسین(ع) میگوید:

کم نیست دردهای تو گرییم بر کدام
یا از سپاه خصم به دور تو ازدحام
یا خون حلق اصغر بی شیر تشنه کام
یا بر خسروش پردگیان تو در خیام
یا بر هزار تیغ که آنرا تنت نیم
یا بر عیال بیخس زارت به شهر شام
یا بر غذا زخون جگر خوردنش مدام
یا بر زنان بی کس و ایتم بی طعام
زین داوری به رکن بنالیم یا مقام
در پایان، شاعر مخاطب را به عزاداری برای اهل بیت(ع) تشجیع میکند و اشک ریختن برای امام

ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام
بر آن سپاه غرقه به خون شهید تو
بر چاک فرق اکبر ناکام نوجوانت
بر بیخس ایستادن تو پیش روی خصم
بر آن هزار تیر که آنرا دلت هدف
بر جسم پاره پاره پاکت به کربلا
بر نوجوان خسته بیمار بی غذا
بر دختران نارس و اطفال ناصبور
این تعزیت به کعبه بگوییم یا حطیم
در پایان، شاعر مخاطب را به عزاداری برای اهل بیت(ع) تشجیع میکند و اشک ریختن برای امام حسین(ع) را شفاعت کننده در آخرت میداند:

که مزد گریه اش پروردگار است
که اجر ناله‌هاش دارالقرار است
مگر نه شبل حیدر تاجدار است
به از صد رشته در شاهوار است
به بزم خلد حور اندر کنار است
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۲۲/۱)

چرا بر کشته ای گریان نباشی
چرا بر خسته نالان نگرایی
مگر نه پور پیغمبر جوان بود
مگر نه در غمش یک قطره اشک
مگر نه جای این اشکت به دامان

او در قصیده ای دیگر امام رضا(ع) را مرثیه میگوید و خراسان را به برکت وجودش همچون سرزمین کربلا میداند:

حاشا که حق به ترک عزای رضا، رضاست
انصاف میدهم که خراسان چو کربلاست
اینجا رضای خون جگر و زهر جان‌گزااست
وین را گلو شکافته از تیغ اشقیاست
بر آن خدا رضا نه و از این رضا خداست
(همان: ۶۱۳/۱)

گرچه عزا عزای عزیزان کربلاست
در کربلا شهادت و اندوه کربت است
آنجا حسین تشنه لب و تیغ آبدار
آن را جگر گداخته از زهر جان‌گسل
آن زیر سم مرکب وین را ز سم مار

و در بندی دیگر خود را ملتزم به سرودن مرثیه برای امام رضا(ع) میداند و میگوید:
چه شد که دل ز عزای یادی از رضا نکند
مگو به طوس رضا کشته شد به زهر غریب
مگو مگوی، که مامون چنین جفا نکند
از آن کسی که رضا شد دلش به قتل رضا
من و فرامشی از یاد او، خدا نکند
مگو مگوی، که مامون چنین جفا نکند
خدا چگونه رضا میشود خدا نکند

سحر به خواب مرا گفت از طریق عتاب: که آشنا ز چه یادی ز آشنا نکند
خدا مباد رضا از وصال اگر خُود را رضا کند که عزای رضا به پا نکند

۲-۲- طعنه و سرزنش دشمنان اهل بیت(ع)

وصال شیرازی در ابیات فراوانی به سرزنش دشمنان اهل بیت(ع) پرداخته است و در یکی از ترکیب بندهای معروف خود از ستم ستمگرانی که در حق اهل بیت(ع) سخت‌ترین ستمها را روا داشتند، ناله و بیزاری خود را این دغلکاران چنین فریاد میزند:

آمد چو در عراق حسین از ره حجاز	ناراستان نوای دغل ساختند ساز
آن ناخجسته قوم به طفل صغیر او	دادند آب، لیک ز پیکان جانگداز
فریاد و آخاه بُد و بانگ وا اباه	زنگوله و حدی و شترهای بی جهاز
آل زنا به دیبه و خارای ششتری	آل رسول با تن عریان به سوز و ساز
از خیل سید عرب آواره شد دریغ	شهزاده عجم که نمودی به شاه ناز
اولاد هند با دف و بربط به نای و نوش	چون چنگ آل فاطمه از غم سیاه پوش

(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۸۰/۱)

ابیات فوق درحقیقت نوعی سفرنامه‌ی کوتاه است که به توصیف حرکت امام حسین(ع) از حجاز تا مقصد به همراه کاروان آزادگان و عزیزان خویش میپردازد و همچنین بیان حوادث و اتفاقاتی است که در این سفر عارفانه برای سالکان طریق عشق و شهادت و مسافران پاکباز عربستان تا وادی نینوا رخ داده است و نیز شکوه و شکایت شاعر از ناراستان و دغل کاران و بدسیرتان غاصب است، در این ابیات شاعر با توانمندی تمام و مهارتی کم نظیر نام دستگاهها و ردیفها و آلات موسیقی ایرانی را که به آنها علم و آشنایی داشته است در توصیف و بیان سیر حرکت کاروان الهی به کار میگیرد. وصال همواره دشمنان امام حسین(ع) را مورد عتاب قرار میدهد و آنان را به عقوبت و مجازات الهی بیم میدهد:

فردا که بهر ما و تو محشر به پا شود
بینی که کردگار که را شرمسار کرد
(همان: ۶۱۳/۱)

۲-۳- غدیریّه

در حقیقت، شعر شیعی نشأت گرفته از باورهای ناب معتقدان به ولایت علوی است و آبراهه زلال و پایان ناپذیر آن غدیر خم است. هر شیعه‌ی متعهد و ولایی احساس وظیفه میکرده که برای جاودانه ساختن حقیقت متجلی در غدیر و مرام و مذهب اهل بیت عصمت، از قدرت و طبع شعری خود بهره گیرد و رنگ ولایت به سرودهای خویش بزند، در این میان، وصال شیرازی ابیاتی زیبا و دلنشین در مدح و ستایش امام علی(ع) دارد و در واقع، این ابیات نشانگر تعهد و التزام شاعر به اهل بیت(ع) است. او در قصیده‌های خیانت امت در حق امام علی(ع) و تقدم مفضل بر فاضل را بیان میکند:

ولی نبود خیانت، زهی ظلوم جهول
خلافت از اسدالله چون فدک ز بتول
صحیح نیست به فاضل تقدم مفضول
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۹۶/۱)

شاعر در قصیده‌های دیگر با ابیاتی پر معنا به توصیف و مدح امام علی(ع) میپردازد و میگوید:
این ظلم بین که فرق وی از تیغ تاج یافت
تابی که هر سحر زرخ خور سراج یافت
وز کفر، دین ز پهلوی تیغش خراج یافت
کز نام نامیش همه دردی علاج یافت
نعشش به چارتن ز چه رو احتیاج یافت
(همان: ۵۴۵/۱)

و در قصیده ای دیگر به کینهی دیرینهی دشمنانش به خاطر شکستهایی که از او متحمل شدند، اشاره میکند:

آرامبخش خاطر خیرالنسا چه شد
دست خدا شد و شیر خدا چه شد
دین شد تباہ، تبع‌زن لافتی چه شد
ضرغام دین و پنجه خبیرگشا چه شد
پیمان شکست صاحب تیغ و لوا چه شد
تیغ دو سر کجا شد و شیر خدا چه شد
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۴۵/۱)

نبی امانت خود را سپرد با امت
زمانه گشت دگرگون پس از رسول چو گشت
ز شرع و نقل گذشتم به نزد عقل صریح

شاهی که دین ز تیغ جهادش رواج یافت
روشن سراج شرع که خور یافت از رخس
ز ابلیس، آدم از دم پاکش نجات جست
این درد بی علاج کجا و آن شهی کجا
بر کند در، ز خبیر و محتاج کس نشد

یا رب قرار جان رسول خدا چه شد
روبه‌سیرتان همه را دست شد دراز
اسلام خوار گشت، شه لافتی کجاست
در انتقام بدر و مکافات خیبرند
قرآن به نیزه کردنشان زرق بود و مکر
اشبال او به پنجه گرگان نینواسست

۲-۴- شعر عاشورایی

بیشک ادبیات عاشورایی، از غنیت‌ترین ذخیره‌های فکری و احساسی شیعه است. در واقع، حماسه‌ی کربلا در زبان شعری شاعران تأثیرگذار بوده و ادبیات رثایی و سرودهای مذهبی را غنا و اعتلایی ویژه بخشیده است. علاوه بر این، برخی از شاعران نیز ماندگاری نام خویش را مدیون پرداختن به توصیف و ترسیم قیام کربلا هستند و گاهی با یک شعر عاشورایی، شهره و جاوید گشته اند، همچون محتشم کاشانی و ترکیب بند ماندگار او: باز این چه شورش است که در خلق عالم است... بنابراین، پرداختن به عاشورا با زبان شعر، هم توصیه امامان شیعه بوده است، هم مورد ستایش و تقدیر و تشویق آنان. در واقع فضیلت‌هایی که برای سرودن شعر برای حادثه‌ی عاشورا و احیای آن واقعه با زبان شعر بیان شده، انگیزه‌ی بسیاری از شاعران شیعی و علاقه مندان به اهل بیت(ع) برای سرودن مرثی‌ی عاشورا گشته است. وصال از جمله‌ی این شاعران شیعی است که به حماسه عاشورا پرداخته است و اشعار جانسوزی درباره‌ی امام حسین(ع) به زبان فارسی سروده است. او عشق و

علاقه‌ی خود به امام حسین(ع) را چنین بیان میکند:

آه این منم فگار و تویی خفته بر زمین
یا لیت مت قبلک و الیوم ما اراک
(همان: ۵۷۴/۱)

و در جایی دیگر چنین میگوید:

این حسین از چه مکان بود و کجا بود و چه کرد
مگر این زاده زهراست که شد کشته کین
بالله این کشته‌ی بیداد حسین بن علی است
شاه بی خیل و سپه نیست مگر سبط رسول
که جهانی زغمش سوخته‌جان میبینم
مگر این باغ پیمبر که خزان میبینم
که از او در سخن خلق نشان میبینم
چه نهان می‌کنی از من که عیان میبینم
(همان: ۶۰۰/۱)

او مرثیه‌ایی در شهادت سالار شهیدان دارد که نهایت اخلاص و ارادت خود را نسبت به اهل بیت(ع) و امام حسین(ع) بیان میکند:

ای فدا گشته که جانها به فدای تو بود
وی قتیلی که خدای تو بهای تو بود
کشته راه خدایی و بجز خویش خدا
خونبهای تو چه بخشد که سزای تو بود
بر تو هر زخم دری بود که بگشود ز خلد
شاد زی شاد که درد تو دوای تو بود
گریه زان است که از کوی تو دور افتادیم
ناله بر خود بود ای شه نه برای تو بود
سر ما خاک ره آن که به پایت سر داد
«لیتنی کنت معک» از پی آن میگوییم
به امید تو ره باغ جنان میپوییم
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۰۲/۱)

و در قصیده‌ی دیگر ماهرانه به توصیف حماسه عاشورا و سرزمین نینوا پرداخته است:

حبّذا ای خاک ای سجده گاه مرد و زن
مشهد پاک حسین آرام جان بوالحسن
گر ز خاکت بوی جان آید عجب نبود که هست
بهرتر از ارواح پاک اجساد هفتاد و تن
گر دو گز خاکت به نرخ هشت جنت میدهند
صد هزاران مشتعل داری، یکی زان جمله من
بالله امروز ار پیمبر زنده بودی در حجاز
از ضریح یافتی بویی که میجست از یمن
در تو ای ارض مقدس زائرانت یافتند
از تو دارم شکوه‌ها ای نینوا و حق مراست
آن چه موسی جست از سینا و پاسخ یافت لن
چون همه یاران وی کشتند آسودی چرا
گرچه حق باتست و پنهان کرده‌ای در خویشتن
یا بدین راضی شدی کان گنج را دارا شوی
خاصه چون گشتند بر گنج خدا غارت فکن
تا قیامت اینچنین باشی مطاف مرد و زن
(همان: ۵۹۱/۱)

وصال به ذکر مصیبت‌های امام حسین(ع) میپردازد و او را با پیامبران الهی که هر یک در زمان خود با سختیهایی مواجه بودند به طرز ماهرانه‌ای مقایسه میکند:

بشکسته و نیامده بیرون حسین تست
وانگه رها نگشته چو ذوالنون حسین تست
پیراهنش دریده و پر خون حسین تست
با سر عروج کرده به گردون حسین تست
از آن بر این گریسته افزون حسین تست
خونش روان به مخزن قارون حسین تست
تیر و سنان بر آمده بیرون حسین تست
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۱۱/۱)

او هم‌چنین مثنوی دیگری در رثای سیدالشهدا (ع) دارد که در آن عظمت واقعه کربلا را بیان میکند و بسیار زیبا و استادانه به مقایسه‌ی مصیبت امام حسین (ع) با مصائب انبیای الهی می‌پردازد و قضاوت را بر عهده خواننده اشعار می‌گذارد:

جمله بر فرزند پیغمبر گذشت
او ز جد خویش و یثرب دور ماند
او ز توفان بلا کشتی شکست
خیمه سبط نبی را سوختند
لیک او را چون حسینی شد فدا
خصم یوسفها چو گرگ از وی درید
او تنش سوراخ از تیر جفا
این دو صد چندان آن دید از یزید
این به دشت کربلا درمانده بود
خصم این بی آب کرد او را قتل
شد سر او همچو یحیی زیب طشت
شد سر این بر سنان در هر دیار
همچو حیدر نازنین فرقتش شکافت
لیک از تیر و سنان خاکم به سر
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۲۳/۱)

و در ادامه‌ی ابیات، سختی و مصیبت عاشورا را دردناکتر از سختی‌هایی که پیامبران و اولیا متحمل شدند، میدانند و می‌گویند:

که همه آمد به شاه کربلا
گویمت اما تو نتوانی شنید
روح هر یک زانبیا دارم گواه

این نوح کشتی آمده نزدیک جویش
این یونسی که لقمه حوت اجل شده
این یوسف فتاده به چنگال گرگ غم
این عیسی که دار وی آمد سنان خصم
این سر زتن بریده چو یحیی که آسمان
این موسی که جسم شریفش به روی خاک
این گلبنی که بیش‌تر از خار بر تنش

آن‌چه بر پیغمبران یکسر گذشت
آدم از جنت اگر مه‌جور ماند
نوح توفان دید و در کشتی نشست
آتش از بهر خلیل افروختند
شد ذبیح الله قربان خدا
گر به گرگان تهمت از یوسف رسید
گشت ایوب از به کرمان مبتلا
هر جفا کان موسی از فرعون دید
موسی ار در تپه حیرت رانده بود
خصم موسی شد هلاک از آب نیل
همچو یحیی بی‌گناهی کشته گشت
خصم اگر بنمود عیسی را به دار
چون نبی دندان او آسیب یافت
چون حسن صدپاره گشت او را جگر

این بلای انبیا و اولیا
و آن‌چه شاه کربلا افزون کشید
آن‌چه می‌گویم گرت هست اشتباه

۲-۵- ذکر حوادث تاریخی

وصال شیرازی از جمله شاعرانی است که به ذکر حوادث و وقایع تاریخی مربوط به اهل بیت (ع) پرداخته است. او با لحنی صریح و قاطع، وقایع تاریخی شیعه را بیان میکند و در یکی از قصایدش برداشت و باور خود را با توجه به تاریخ سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی جامع‌په‌ی اسلامی از گذشته تا زمان حیاتش یادآوری میکند و براین باور است که نخستین گام ظلم و ستم به خاندان اهل بیت از روزی برداشته شد که پیامبر اسلام چشم از جهان بستند و به ندای حق لبیک گفتند. روزی که آفتاب نبوت کسوف نمود و «اجنبیان» جای پای مطهرش را آلودند. روزی که نا مردمان رشته‌ی کار را بدست گرفتند و رسمی نامیمون بنا نهادند. و فرق علی (ع) را به تیغ زهر آگین جفا و ناراستی شکافتند و قلب عزیز زهرا، امام حسن (ع) را با الماس پاره‌های زهر آلود از حرکت انداختند و چنین میسراید:

آن روز شد اسیر ستم عترت نبی	کالوده کرد جای نبی پای اجنبی
آن روز کافتاب نبوت کسوف یافت	شد روز عالمی سیه از تیره کوکبی
ماندند در کف ستم از مرد تا به زن	گشتند پایمال از شیخ تا صبی
پهلوی شکسته، فرق به ناحق شکافته	الماس خورده کشته بی مذهب غبی

(همان: ۵۸۱/۱)

وصال معتقد است نطفه‌ی فاجعه‌ی کربلا از زمان عروج ملکوتی پیامبر (ص) در زهدان ذهن ستمپیشگان و نابهکاران زمان شروع به رشد و نمو کرده و در کربلا به نهایت بلوغ و تکامل خود رسیده است. شاعر با مرور به وقایع دردناک و حوادث فوق در حیرت فرو می‌رود و می‌گوید: خدایا دستی که همواره پناه و حمایتگر بی‌کسان و بی‌پناهان عالم بود چرا به یاری فرزندان و فرزندزادگان خود بر نمی‌خیزد که در این روزهای آتش و خون، در این روزها که جگرها در آتش عطش می‌سوزد و از تشنه‌ی کامی بیتاب گشته، در این روزهای آشوب و تلخ که مرگ و اسارت چنگال خود را در قلب مردان پاک و پاکزادگان وادی عشق فرو برده است. و این که چرا آه و فغان آتشناک زنان و کودکان بی‌سرپرست و داغ‌دیده‌ی اهل بیت (ع) که هر شب از عمق دل و جان‌شان تا فلک پر میکشد و از فرش تا عرش را در مینوردد خشک و تر کاینات را نمیسوزد؟ و هزاران چرا و چراهای دیگر که هنوز هم در پرده‌ی ابهام پیچیده و بی‌جواب مانده است.

و بار دیگر وصال به سفر امام حسین (ع) و حوادث ناگواری که بر امام و اصحابش اتفاق افتاده اشاره کرده و می‌گوید:

چون سوی کوفه سید بطحی کشید رخت	شد عهد دهرسست و دل روزگار سخت
آب فرات بست بر اولاد مصطفی	از بهر نان ری، پسر سعد شوم بخت
دست قضا شکست در خانه علی	تا زاده زنا رسد از تخته‌اش به تخت
دوران نگر، که آل علی را برهنه ساخت	تا دوده معاویه رنگین کنند رخت

غلطان به خون ز آل پیمبر به دشت کین
تن های چاک چاک و بدنهای لخت لخت
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۸۱/۱)

این دل سختی روزگار همان سخت دلی دشمنان امام است که آب فرات را به روی فرزندان مصطفی(ص) می‌بندند و در خانه‌ی دامادش علی(ع) را می‌شکنند و ظلم و ستم را به حدی می‌رسانند که پیکرهای آل علی(ع) آماج تیر دشمن و سرهایشان از بدنهایشان جدا، جسمشان برهنه و پاپیال سم ستوران می‌گردد تا عمرین سعد در خاک ری به نان و نوایی چرب و نرم برسد و بازماندگان معاویه جامه‌های فاخر و رنگین بپوشند و بر تخت قدرت بنشینند. شاعر بعد از بیان مطالب فوق تصویر زیبا اما دردناکی از صحنه‌ی عاشورا را در قالب شعر بیان میکند و می‌گوید:

آن سر، که گه به سینه، نبی داشت گه به دوش
گه زیب نیزه گشت و گه آویزه درخت
جمعی سیاه روز و ز قومی سیاه دل
برخی سیاه‌پوش و ز فوجی سیاه‌بخت
(همان)

وصال در دو بیت مذکور اشاره می‌کند به اینکه سر امامی که در زمان حیات پیامبر اسلام گاه بر سینه‌ی آن فخر کاینات قرار می‌گرفت و گاه بر دوش حضرتش آرام مییافت اما اکنون سر بی تن امام گاه بر سر نیزه است و گاه بر بالای چوب و در سوی دیگر آنانکه در کربلا حضور داشته‌اند برای تعدادی از آنها روز و رخت، سیاه گشته اما بر عده‌ای دیگر دل و بخت سیاه گردیده است. خلاصه اینکه شاعر تأکید بر آن دارد تا مخاطب خود را قانع سازد بر اینکه ریشه‌ی ظلم و ستم بر خاندان عصمت و طهارت از سقیفه شروع شده است و در کربلا و روز عاشورا به اوج خود رسیده است. لذا قصیده را با پرسشهایی از قاتل یا قاتلان حسین (ع) که آنها را به گرگ و حضرت یوسف تشبیه کرده به پایان می‌برد چنانکه گفته است:

ای گرگ خون یوسف ما را چه میدهی
فردا جواب شیر خدا را چه میدهی
(وصال شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۸۱/۱)

شاعر در این ترکیب بند به درون خود نظر دارد و گاه آن‌چه را که در درونش مییابد به جهان پیرامون خود نیز نسبت میدهد و به تعبیر دیگر او می‌پندارد که جهان گرداگردش با وی هم‌آهنگ است و گاهی فارغ از درون خویش به حوادث و اتفاقات پیرامون خویش توجه دارد و می‌اندیشد. وصال در قصیده‌های دیگر به شکایت از روزگار می‌پردازد و با مهارت و ظرافت خاصی وقایعی و حوادث تاریخی که برای اهل بیت(ع) اتفاق افتاده را یادآور میشود و می‌گوید:

ای چرخ از کمان تو تیری رها نشد
کازاده‌ای نشان خدنگ بلا نشد
دور تو برخلاف مراد است، ای دریغ
بس کام روا شد و کامت روا نشد
از بوالبشر گرفته بگو تا به مصطفی
آن کیست کز تو خسته تیغ جفا نشد
دندان مصطفی نشکست از عناد تو
یا حمزه از و خسته زخم عنا نشد
نشکافت از تو تارک حیدر به تیغ کین
یا درد دل حواله خیرالنسا نشد
در طشت واژگون مگر از حیل‌های تو
در طشت پاره جگر مصطفی نشد

با این همه تطاول با این همه خلاف
 ظلمی به سان واقعه کربلا نشد
 (همان: ۵۵۶/۱)

و در ابیاتی دیگر کینه‌های دشمنان اهل بیت(ع) را از طریق سرزنش فلک بیان میکند که در این ابیات تصویری جانسوز از شهادت امام حسین (ع) و یاران با وفایش برای خواننده اشعار مجسم میشود:

داد از ستیزه فلک و دور اخترش	وان دشمنی به عترت پاک پیمبرش
آن بردن حسین و بر او آب بستنش	وان آب دادن از دم شمشیر خنجرش
آن دل کباب کردنش از تاب تشنگی	با یاوران و آب روان در برابرش
آن دست و پا خضاب به خون گشته قاسمش	وان تن به نعل اسب عدو خسته اکبرش
این دشمنی که کرد به فرزند مصطفی	زان کرد آسمان که ز خود دید برترش
گردون همیشه قدر نکویان چنین شناخت	این کینه تازه نیست به اولاد حیدرش

(همان: ۵۷۳/۱)

۳- نتیجه گیری

از جمله نتایج این مقاله میتوان به موارد ذیل اشاره داشت:

۱-۳- وصال بیشتر اشعارش را وقف حماسه عاشورا کرده است. و در این باره اشعار فراوانی دارد. او چنان غرق در اشعار عاشورایی خود است، گویا در سرزمین نینوا حضور داشته و حوادث دردناک این واقعه عظیم را دیده و لمس کرده است. در واقع او خواننده اشعارش را در شرح غمخواری و بیان همدردی و همدلی با خود همراه میکند.

۲-۳- وصال اشعار فراوانی در سرزنش و نکوهش دشمنان اهل بیت(ع) دارد.

۳-۳- دیوان وصال تنها منحصر به مدح و مراثی اهل بیت(ع) نیست بلکه علاوه بر آن وقایع تاریخی را با استفاده ابیاتی دقیق و لحنی صریح بیان میکند و دلاوریها و جوانمردیهای امام علی(ع) را در ابیات بسیاری ذکر کرده است.

۴-۳- وصال به اهل بیت(ع) ارادت فراوانی داشت که این موضوع در اشعارش به خوبی مشهود است. نکته‌های که در دیوان وصال بهوضوح دیده میشود، اعتقاد راسخ این شاعر به اهل بیت(ع) بوده است، که از روی صفای دل آنان را مدح میکرد نه برای تکسب، مال اندوزی، مقام و منزلت.

منابع

- ۱- دیوان بیگی، میرزا احمد. (بی تا). **حدیقه الشعراء**، شیراز: نوید شیراز.
- ۲- روحانی وصال، علی. (۱۳۸۶). **گلشن وصال**، تنظیم محمود طاووسی، چاپ اول، شیراز: نوید شیراز.
- ۳- شیرازی، محمد معصوم. (۱۳۱۸). **طرائق الحقائق**، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۴- صدوق، محمد بن علی. (۱۴۰۴ق). **عیون الأخبار**، بیروت: الأعلمی.
- ۵- قائم پناه، یدالله. (بی تا). «واقع‌های عاشورا در آینه ی شعر وصال شیرازی»، نشریه تبیان.
- ۶- نواب شیرازی، علی‌اکبر. (۱۳۸۱). **تذکره دلگشا**، چاپ سوم، شیراز: نوید شیراز.
- ۷- نوابی، ماهیار. (۱۳۳۴). «خاندان وصال شیرازی»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز**، شماره ۳۳، از ۱۹ تا ۲۳۹.
- ۸- نورانی وصال، عبدالوهاب. (۱۳۶۸). **مراثی وصال**، شیراز: نوید شیراز.
- ۹- وصال شیرازی، محمدشفیع. (۱۳۸۷). **دیوان**، به تصحیح محمود طاووسی، چاپ اول، شیراز: نوید شیراز.